

جامعه‌شناسی عشق

دکتر علی طلوعی



جامعه‌شناسان

۱۳۹۷

سرشناسه: طلوعی، علی، ۱۳۵۰
عنوان و نام پدیدآورنده: جامعه‌شناسی عشق
تألیف: دکتر علی طلوعی

مشخصات نشر: جامعه‌شناسان

مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۲۳-۴۵۹-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع عشق -- جنبه‌های اجتماعی

Love-Social aspects: موضوع

موضوع: عشق -- فلسفه

Love-Philosophy: موضوع

رده‌بندی کنگره ۱۳۹۷ ۷/ط ۱۱۰۶ HM

رده‌بندی دیو: ۳۳۰۲

شماره کتابخانه: ۵۱۲۹۰۷۶



جامعه‌شناسان

جامعه‌شناسی عشق

دکتر علی طلوعی

چاپ اول: ۱۳۹۷ تهران/ تعداد ۱۲۰۰ نسخه
قیمت: ۴۳۰۰۰ تومان/ چاپ و صحافی: قشقای

شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۲۳-۴۵۹-۹

همه حقوق چاپ نشر برای ناشر محفوظ است.

ویراستار: راضیه بهرامی

طراح جلد: الهام جلالی

صفحه‌آرا: فریبا یارمحمدی

خوشنویس عنوان: محمدمهدی منص‌پور

فروشگاه و نمایشگاه مرکزی:

تهران، خیابان انقلاب، رویروی درب اصلی

دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، پلاک ۲۱۷

فروشگاه جامعه‌شناسان

تلفن: ۶۶۹۵۹۶۸، ۸۱، ۶۶۰۰۰۵۱

تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۶۹۶۲۰

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب

۱۳۴۸ است. هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف

(ناشر) نشر یا پخش کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

WWW.JAMEESHENASAN.COM

Email: Sociologists15@gmail.com

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱۳
فصل اول: کلیات عشق.....	۳۹
ریشه‌شناسی واژه.....	۴۱
تعریف عشق.....	۴۵
انواع عشق.....	۴۷
الف) عشق مدموم.....	۴۹
ب) عشق محمود.....	۵۰
ج) عشق مجازی.....	۵۰
د) عشق حقیقی.....	۵۱
عشق غذری.....	۵۳
عشق در ایران قبل از اسلام.....	۵۵
عشق در اساطیر.....	۵۷
عشق در ادیان.....	۵۹
الف) عشق در تورات و اناجیل.....	۵۹
ب) عشق در ادیان هندی.....	۶۱
ج) عشق در آیین زرتشت.....	۶۱
د) عشق در اسلام.....	۶۲
گزیده گفتار فصل اول.....	۶۵
فصل دوم: رهیافت ادبی-عرفانی.....	۶۹
خاستگاه عشق.....	۷۳
عشق و زبان حال.....	۷۳

۷۷	معروف‌ترین عشاق در ادب پارسی
۷۷	(الف) ویس و رامین
۷۸	(ب) عشق‌ورزی در شاهنامه
۸۱	(ج) عشاق در هوس‌نامه‌های نظامی گنجوی
۸۸	جایگاه معشوق در ادبیات فارسی
۸۹	(الف) نگاهی تاریخی به جایگاه جنسیت در عشق
۹۴	(ب) معشوق در شعر کلاسیک و معاصر
۹۶	مناسبات عشق و معشوق در ایران
۹۹	عشق بلدی و عشق بدلی
۱۰۰	معشوق لشکری
۱۰۰	زن در مقام عاشق
۱۰۹	عشق حقیقی و مجازی در شعر ارسنی
۱۱۱	عشق عرفانی در ادبیات فارسی
۱۱۲	شعر عرفانی
۱۱۴	(الف) عشق در سروده‌های سنایی
۱۱۵	(ب) عطار و عشق
۱۲۰	(ج) مولوی و عشق
۱۲۴	اندیشه عرفانی
۱۲۷	(الف) مراحل سه‌گانه عشق از دیدگاه عرفا
۱۲۹	(ب) منازل عشق در عرفان
۱۳۲	(ج) احمد غزالی
۱۳۴	(د) عین‌القضات همدانی
۱۳۶	(هـ) روزبهان بقلی شیرازی

گزیده گفتار فصل دوم.....	۱۳۸
فصل سوم: رهیافت فلسفی.....	۱۴۳
عشق در فلسفه یونان.....	۱۴۶
الف) ارسطو و عشق.....	۱۴۸
ب) افلاطون و عشق.....	۱۵۰
ج) تقسیم‌بندی عشق از منظر افلاطونیان.....	۱۵۷
عشق در فایده اسلامی.....	۱۸۹
الف) پیش‌رض‌های سه مکتب مشاء، اشراق و متعالیه.....	۱۸۹
ب) شباهت‌ها و تفاوت‌های سه مکتب فلسفی برجسته اسلام.....	۱۹۳
ج) فطری بودن عشق در مکاتب اسلامی.....	۱۹۹
د) اطلاق عشق به خداوند در سه مکتب.....	۲۰۴
هـ) رابطه عشق با زیبایی از نظر شیخ اشراق.....	۲۰۴
و) کیفیت فراق و وصال از نظر فلاسفه اسلامی.....	۲۰۶
ز) شوق در آرای فلاسفه.....	۲۱۴
ح) تقابل عقل و عشق.....	۲۱۵
ط) استنتاج کلی سه مکتب برجسته فلسفه اسلامی.....	۲۱۹
ی) سریان عشق در کائنات از نظر فلاسفه یونان و فلاسفه مشاء.....	۲۲۰
گزیده گفتار فصل سوم.....	۲۳۰
فصل چهارم: رویکرد جامعه‌شناسی.....	۲۳۷
آیا عشق یک احساس است؟.....	۲۳۹
رویکردهای جامعه‌شناختی در پیدایش احساس.....	۲۴۲
نظریه مبادله.....	۲۴۳
نظریه تضاد.....	۲۴۳

۲۴۴	نظریه کنش متقابل نمادین
۲۴۴	نقش جامعه‌پذیری در ایجاد احساس
۲۴۵	دسته‌بندی انواع احساسات
۲۴۷	الف) طبقه‌بندی کمپر
۲۴۸	ب) طبقه‌بندی پلات چیک
۲۴۹	ج) طبقه‌بندی هوچس چیلد
۲۴۹	د) طبقه‌بندی ارنونی
۲۵۰	ه) طبقه‌بندی ترنر
۲۵۱	و) طبقه‌بندی ادسریکر
۲۵۱	ز) طبقه‌بندی گوردون
۲۵۲	روانشناسی اجتماعی؛ نیاز انسان علوم اجتماعی در موضوع عشق
۲۵۸	زمینه‌های جاذبه میان فردی
۲۷۱	تفاوت عشق و دوست داشتن
۲۷۳	سیر تاریخی عشق در غرب
۲۷۷	دگرگونی‌های تاریخی عشق
۲۸۰	آینده ازدواج و عشق
۲۸۱	افزایش عشق دو جانبه
۲۸۲	زینیه‌سازی عشق
۲۸۳	نظریه‌های اجتماعی عشق
۲۸۳	الف) نظریه نیازخواهی عاشقانه مازلو
۲۸۴	ب) نظریه دیالوگ عاشقانه اریک فروم
۲۹۱	ج) نظریه تسلسل عشق ایرا ریس
۲۹۲	د) نظریه نیازهای مکمل وینچ

۲۹۳	هـ) نظریه رنگ آمیزی عشق جان لی
۲۹۵	و) نظریه مثلثی عشق استرنبرگ
۲۹۷	ز) نظریه مناسک عشق ورزی سگالن
۲۹۹	ح) نظریه همزیستی عشق دانیو
۳۰۳	ط) نظریه جایگزینی عشق پارسونز
۳۰۴	ی) نظریه تفاوت فرهنگی و عشق ویلیام گود
۳۰۶	ک) نظریه عشق سیان گیدنز
۳۱۶	ل) نظریه ماپیچ قدرت عشق فوکو
۳۲۰	م) نظریه کالایی شدن عشق باومن
۳۲۳	ن) نظریه تجاری سازی ابهار
۳۳۳	معیارهای انتخاب همسر
۳۳۷	جایگاه عشق در خانواده امروز ایران
۳۴۴	گزیده گفتار فصل چهارم
۳۵۷	سخن آخر
۳۶۷	منابع

به صحرا شدم عشق باریده بود
و زمین تر شده بود
چنانکه پای به برف فرو شود
به عشق فرو شدم^۱

از عشق جامعه‌شناسی تا جامعه‌شناسی عشق

موافق‌خوانی عشق

در کشور ما حدود ۷/۱ میلیون نفر معتاد، ۸/۴ میلیون نفر بیکار و ۵/۲ میلیون سرپرست خانوار وجود دارد. البته ۶۰ هزار لیتر مشروبات الکلی مصرف و ۱۹۱۱ فقره قتل عمد گزارش می‌شود. در سال ۱۳۹۱ ۴۲۴۱ نفر دست به خودکشی می‌زنند، ۸۰۰ هزار سرقت اتفاق می‌افتد و ۱۴۳۴۰۷ سرقت دستگیر می‌شوند. ۶۳ درصد ایرانی‌ها مطالعه روزانه ندارند. ۹۳/۴ درصد مردم اصلاً به کنسرت نمی‌روند و فقط ۲۱ درصد به سینما می‌روند. ۵۰۷ هزار نفر در مجرد قطعی به سر می‌زنند. در ده سال اخیر تعداد طلاق‌ها در ایران، دو برابر شده است. در سال ۱۳۹۶ نزدیک به ۱۷۵ هزار طلاق در کشور رخ داده است. در ده سال اخیر در ایران بیش از یک میلیون زن را مرد طلاق گرفته‌اند. تهران دارای بالاترین میزان طلاق در کشور است به طوری که از ۱۰۰ ازدواج، یکی به طلاق می‌انجامد. بیش از ۱۳ میلیون حاشیه‌نشین وجود دارد. در کشور، سرمایه اجتماعی رو به کاهش است، افراد کمتر به یکدیگر اعتماد می‌کنند، آستانه تحمل ایرانیان در پایین‌ترین وضعیت خود است و....

به نظر شما آیا می‌شود دغدغه جامعه‌شناسی داشت، و این آمار و ارقام را - که هر یک داستانی پر از آب چشم دارند - ندید یا می‌شود شنید و به سادگی از کنارشان گذشت؟

ادب جامعه‌شناسی و اخلاق پژوهش به ما گوشزد می‌کند که وقتی در یک جامعه پرمسئله تنفس می‌کنیم باید نخست مسئله‌شناسی کنیم، سپس به خاطر همه بودجه‌های کم و فرصت‌های محدودی که در اختیار داریم آنها را اولویت‌بندی، مهم و اهم، اصلی و فرعی نماییم و بعد از آن جسورانه به دل مسائل بزنی‌م!

خوب به نظر شما در این جامعه پرمسئله، که یک جامعه‌شناس با این همه محدودیت مواجه است، آیا پرداختن به موضوع عشق از سر شکم‌سیری نیست؟ آیا عشق مسئله اجتماعی است؟ آیا عشق در اولویت‌بندی‌ها محلی از اعراب دارد؟

من می‌گویم که عشق قطعاً مسئله نیست اما مسئله‌سوز است؛ به عبارت دیگر نه تنها مسئله اجتماعی نیست بلکه مسئله اجتماعی را حل می‌کند.

صاحب‌نظران حوزه علوم اجتماعی بر این باورند که آسیب‌های اجتماعی ریشه در چند مفهوم بنیادی از جمله «اخلاق»، «خانواده» و «نظام ترجیحات» دارند. یعنی اگر در جامعه ما نظام خانواده، اخلاقی زیربنای نظام ترجیحات نهادینه شود، آسیب‌ها به حداقل خواهد رسید. بر این اساس، سخن گفتن از عشق در جامعه‌شناسی، جدا از بدنه خانواده، به عنوان تنها نهاد درونی‌سازی احساسات بنیادین فردی، امری کاملاً جدید است و نمی‌توان جامعه‌شناسی خانواده را فراتر از جامعه‌شناسی عشق دانست. بی‌شک تمایز این دو شاخه از هم و در عین حال تشابه حوزه‌های نظری این دو گرایش، امکان هر نوع ارتباطی بین این دو را فراهم خواهد کرد.

اعتقاد دارم که در ادبیات نظری حوزه جامعه‌شناسی، هر جا که خانواده را بردارید و به جای آن کلمه عشق را جایگزین کنید یا بالعکس، به مفهومنامه جدیدی وارد نخواهد شد.

از طرفی همان صاحب‌نظران برای عشق چند کارکرد تجربه شده فرض کرده‌اند؛ اول آنکه عشق، اخلاقی زندگی کردن در جامعه را تبدیل به وظیفه می‌کند. دوم، عشق یعنی ترجیح دیگری و منافع دیگری بر خود و منافع خود. سوم، عشق آستانه تحمل اجتماعی را بالا می‌برد و قس علی هذا.

از آنجا که ریشه اکثر مسائل اجتماعی از خانواده، بد اخلاقی‌ها و یا از خودخواهی‌های مفرط و... نشئت می‌گیرد، اگر عشق در خانواده جاری شود، می‌تواند جامعه را اخلاقی کند و آن دیگری برتر از خود را به وجود آورد و آستانه تحمل را ارتقا دهد. پس عشق اگر مسئله‌ساز نباشد، حتماً کارکرد مسئله‌سوزی دارد. پر واضح است که مسئله‌سوزی به مفهوم رایج آن یعنی پاک کردن صورت مسئله نیست بلکه به معنی حل آن است.

به اقتضای عشق‌ورزی به انسان‌های دیگر، راهی جز کمک کردن به دیگری وجود ندارد و این کمک محتاج فداکاری، صرف‌نظر کردن از قدرت، ثروت، حیثیت اجتماعی، جاه و مقام، شهرت و مانند آن است که قطعاً با عاشقی کردن و عاشقانه زندگی کردن دست‌یافتنی است.

به نظر می‌رسد در یک جامعه مطلوب، هرچه عشق‌ورزی بیشتر شود، آسیب اجتماعی کمتر می‌شود و بالعکس.

اگرچه سعدی علیه‌الرحمه به مناسبتی دیگر این ابیات را سروده است که:

چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق که ران فراموش کردند عشق

اما ما می‌توانیم از منظر دیگر بگوییم: اگر در یک جامعه عشق فراموش شود، قحط‌سالی - شما بخوانید آسیب‌ها - بیشتر می‌شود یا قحط‌سالی به پایان نمی‌رسد مگر آنکه عشق ساری و جاری شود.

به نظر می‌رسد از جامعه‌شناسی، درباره عشق پرسیدن، پرسشی سرانجام‌تیرید باشد و در عین حال ناگزیر، زیرا جامعه‌شناسی ظاهراً با احساسات کاری ندارد، و به دنبال خوب و بد، و زیبایی یا زشتی نیست. پس چگونه می‌تواند به عشق که وضعیت ارزشی و مربوط به احساسات خاص و حتی غیرقابل توضیح برای انسان است، بپردازد؟ و آیا این کار به ماهیت حقیقی هر دو (جامعه‌شناسی و عشق) ضربه نمی‌زند؟

پاسخ کلاسیک‌ها مثبت است اما با کمی تأمل می‌توان دریافت که با نپرسیدن از عشق، در جامعه‌شناسی فقط بر روی مسئله سرپوش گذاشته‌ایم.

حجم وسیع کتبی که در مورد عشق در جامعه ما تولید می‌شود آیا توان توضیح در مورد ابعاد تکرارشونده عشق را دارد یا اینکه یکسره به زیبایی و خوبی عشق می‌پردازد و در نهایت هیچ نمی‌گوید؟ آیا تلاشی برای فهم حقیقت عشق به عنوان یک احساس و یک رویکرد اخلاقی در ارتباط انسانی صورت گرفته است؟ بدون شک، این نگاه بدون شناخت ابعاد مختلف پدیده عشق، به ویژه در جامعه‌ای که با بحران ارزشی و اخلاقی روبه‌روست، می‌تواند به معنای سرپوش نهادن بر واقعیت موجود باشد؛ و درست در چنین موقعیتی است که ظاهراً به سراغ جامعه‌شناسی رفتن هم صادقانه‌تر و هم راهگشای‌تر است.

جدا از روش جامعه‌شناسی در برخورد با امور، عشق خود مبنایی است برای هرگونه فکر کردن. به این دیگر انسان حتی پیش از آنکه بتواند فکر و اراده کند، عشق می‌ورزد. بنابراین هر کس که به منظور درگیری با حقیقت باشد، عاشقانه است. دیگر اینکه عشق همواره جنبشی است از ارزش‌های پایین‌تر به ارزش‌های بالاتر و نفرت، جنبشی است در جهت مخالف. تصور ارزش‌های بالاتر در ابژه مورد عشق‌ورزی یک الگوی بی‌واسطه ارزش ایجاد می‌کند که چشم‌انتظار برآورده شدن است. این میل و علاقه به بالا بردن ارزش‌ها، نیروی خلاق عشق است. بدین معنا که عاشق، زیبایی و خوبی را می‌ستاید و آن را در جامعه تقویت می‌کند. در عشق در این معنا زمینه و بستر درک، تفکر و تماس بی‌واسطه جهان است. در جامعه‌ای که عشق زیبا و ستودنی است، زیبایی و اخلاق در همه شئونش برپاست و با این نگاه، در جامعه امروز، ریشه بسیاری از بحران‌های اخلاقی و معنوی را می‌توان در بحران عشق دید. در جهان امروز و با هجوم وسیع بحران‌های اخلاقی، ارزشی و عاطفی، که فقر، دورویی، خیانت و عدم تعهد به ارزش‌های اخلاقی در صدد فروپاشی شالوده نظام ارزشی جامعه است، عشق نه به عنوان تنها راه حل، بلکه به عنوان یکی از قدیمی‌ترین ارزش‌های تمدن انسانی، ارزش‌ساز خواهد بود. به بیان دیگر عشق یادآوری انسان بودن است. در واقع می‌توان گفت، عشق و اخلاق با هم رابطه تعاملی و این‌همانی دارند و به نوعی به هم آمیخته‌اند.

عشق موجب ظهور ارزش‌های اخلاقی چون ایثار، گذشت، مهربانی، بخشش و انسانیت در آدمی می‌شود. انسان در کوره عشق ساخته می‌شود و صیقل می‌خورد. چه بسیار انسان‌های بی‌قیدوبند و لایبالی که عشق از آنها انسانی شریف و بزرگ ساخته است. از طرف دیگر عشق نوعی تفسیر لطیف و اخلاقی از انسان و جهان است و با تجلی آن در آدمی، انسان فرصت بزرگی برای تربیت و رشد و کمال خویش به دست می‌آورد. در حقیقت، عشق‌ورزی یک عمل و کنش اخلاقی است.

عشق در بازسازی و بازآفرینی ارزش‌ها نقش مهمی می‌یابد. چگونه می‌شود بدون عشق ارزش خوب بودن و خوب زیستن را تعریف کرد؟ چطور می‌توان مهربان بودن و وفاداری و خیانت و انا و دوستی و هزاران مفهوم اخلاقی را ملموس و عینی کرد، اگر نفس عشق برای انسان دادر خوبی‌ها نباشد؟ در جهانی که تعریف سخیف «انسان‌ها گرگ یکدیگرند» یگانه تعریف فاخر «انسان موجود سیاسی است» می‌شود، چطور می‌توان به بازتعریفی از انسان در مقام نماینده خدا در زمین رسید؟ بی‌تردید بدون فهم و درک عشق، هر تلاشی برای تعریف اخلاقی زیستن بی‌معنا خواهد بود زیرا گزاره‌های اخلاقی بدون عشق، از معنای عینی خود خالی می‌شوند و به کلمات توخالی تبدیل می‌گردند.

عشق با فرارفتن از امور عقلانی و منطق‌پذیر روزانه خود را در عرصه راز معنادار می‌کند. این راز در برابر «مسئله» که امری قابل تجربه در منطق پذیر است، امکان رهایی بخشی را برای انسان فراهم می‌کند. بدین معنا در آنچه واقعاً راز است، تمایز میان فاعل و موضوع شناسایی، یعنی آنچه در من است و آنچه در برابر من است، از بین می‌رود. در واقع راز را فقط تا آنجا می‌توان بازشناخت که آدمی مشارکت خودآگاهانه‌ای در زندگی داشته باشد، نه اینکه صرفاً ناظر بر زندگی باشد.

تفکری که به خود نیندیشیده باشد، و به ارزش عشق در تولید محتوای انسانی واقف نباشد، در مواجهه با عشق، مایل است آن را در قالب اصول عقلانی زندگی روزمره معنا کند و از ابعاد رازآلود و فرامسئله عشق بهره‌برد و آن را با مفاهیمی چون

شهوت و قدرت محدود سازد. این همان سویه عشق‌گریز عقل معاش است که با صفت انقلابی و ایدئالیستی عشق سر سازش ندارد و از برهم خوردن نظم موجود می‌هراسد. شاید به همین دلیل است که غالب نظام‌های استبدادی مایل به کنترل و تحدید و تعریف عشق‌اند و از ابعاد فرااجتماعی و انسان‌محور آن می‌گریزند زیرا عشق انسان را به چنان صفات الهی متصف می‌کند که او را از هر گونه توده‌ای شدن و در خدمت و بردگی دیگران بودن، می‌رهاند.

محاله خوانی عشق

البته آن سوی کلاس جامعه‌شناسی عشق، بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که نباید باوری به عشق داشت مگر با کسی که عشق چیزی جز هوس نیست: «سر زلف تو نباشد سر زلف دگری»

برخی عشق را بیماری می‌دانند. مقیده دارند که رخسار عاشق که به زردی می‌گراید به دلیل آن است که عاشق را به خودآزاری می‌پردازد. شاید منشأ این تفکر گفته‌های جالینوس باشد که از نظر او همه اراض از بدن نشئت می‌گیرد و سپس به روح می‌رسد. جز عشق که عارض روح می‌رود، نگاه به سبب مجاورت بدن با روح، بدن را فرا می‌گیرد.

یا به طور مثال غزالی در کل «احیاء العلوم» یکی دو کلام به شرح باب عشق ندارد و آن هم از عشق، میل جنسی را مستفاد کرده است که آدمی نباید مرد را اسیر عشق زن و معطل این بازی‌های عشقی کند. در حالی که حافظ و مولوی، آشکارا می‌گویند همه چیز بازی است الا عشق‌بازی.

همه بازی است الا عشق‌بازی

جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی

در تفکر غربی، ادگار نیز معتقد است که در یک خانواده مقدس، اول باید عشق را کشت تا خانواده مقدس شود. ادگار معتقد است ابتدا باید از شر عشق خلاص شد. عشق شهوت است و برای به تعالی رسیدن، چیزی خطرناک‌تر از شهوت وجود ندارد.

پس عشق را احمقانه‌ترین چیز می‌داند: «عشق الهه ستمکاری است و مثل هر الهه‌ای می‌خواهد صاحب کل مردها شود و تا تمام آنها را به چنگ نیاورد، آرام نمی‌گیرد. پرستش عشق، رنج‌آور است و اوج این پرستش، قربانی کردن خود است. ادگار برای تبدیل عشق به Moloch یعنی تجسم شیطان، ابتدا آن را تبدیل به الهه می‌کند و از آنجا که الهه و شیطان از هم جدا نیستند، عشق را مبدل به الهه می‌کند؛ یک الهه ستمکار تا «عشق وابسته به بشر» را به «بشر وابسته به عشق» مبدل کند.

ادگار که رطایبه نقدگرایان انتقادی است، معتقد است که عشق حتی معشوق را به ابژه بیرونی روح برای کسی دیگر تبدیل می‌کند؛ ابژه‌ای که به وسیله آن حس خودخواهی دیگری رضاء می‌سود زیرا از نظر او خود عشق به مثابه شهوتی انتزاعی که نمی‌دانیم از کجا می‌آید و به کجا می‌رود، عاجز از رشد درونی است. عشق در نگاه آنان، دخترکی متعلق به سرزمین بیگانه است که فاقد گذرنامه دیالکتیکی است و این پلیس انتقادی او را از کشور خارج می‌سازد.

عده‌ای از منکران عشق معتقدند که «دروغ عشقه» مسخ‌کننده است و سؤال‌هایی را در این زمینه طرح می‌کنند: آیا باید معشوق را عاشق باشد؛ آیا باید معشوق خوب باشد؛ آیا در هر حال، عاشق فکر نمی‌کند که او چنین است؛ آن اعطای بزرگ‌ترین فضیلت‌ها به معشوق را چه می‌شود نامید؛ پندار و وهم و دروغ یا چیز دیگر. آیا ما بیشتر از آنکه عاشق کسی یا چیزی باشیم، دلباخته خیال و تصویری نیستیم که خود ساخته‌ایم؛ چرا عشاق تا زمانی که جذبه معشوقشان خاتمه نیافته، عیوب معشوق را نمی‌بینند؛ تکلیف عاشق بعد از فروکش کردن جذبه معشوق با خودش و جهان توهین‌آمیز چه می‌شود؛ سنایی در حدیقه‌الحقیقه، ذیل عنوان «فی اشراق‌العشق»، به داستان عاشق بغدادی می‌پردازد که بی‌ارتباط با این موضوع نیست.

این چنین خوانده‌ام که در بغداد	بود مردی و دل ز دست بداد
در ره عشق مرد شد صادق	ناگهان گشت بر زنی عاشق

عاشق بغدادی هر شب در فصل زمستان، عرض دجله را طی می‌کند تا در آن سوی شط به وصال محبوبش برسد.

هر شب این مرد ز آتش دل خویش راه دجله سبک گرفتی پیش
عبره کردی شدی به خانه زن بی‌خبر گشته او ز جان و ز تن

و شبی که متوجه خالی در صورت معشوق خود می‌شود، از او نصیحت می‌شنود که راه برگشت را نشنا نکند اما عاشق بغدادی به این نصیحت گوش نمی‌کند و راه برگشت را شست می‌کند و سرانجام غرق می‌شود. نکته در این است که چون شور عشق فرو کشیده بود و عاشق از کوری ناشی از فرط جذب به در آمده بود، خال معشوق را می‌بیند. بنابراین آنچه باعث عرق شدن عاشق در سرمای سوزان دجله گردید، سودای غالب بر او و گرمای ناشی از سگ‌نگی و خون در رگ‌ها بود.

از منکران عشق می‌شود به کسی زیاری اشاره کرد که نام آنها در این مقال نمی‌گنجد و اما دوست دارم سخن را با جمله‌ای که روس در قالب نامه می‌نویسد به پایان برم:
«عشق تنها وهم و پندار است، کسی که عاشق است، هیچ چیز نمی‌بیند».

درد مشترک

حکایت دعوای موافقان و مخالفان عشق یا عشق‌باوران و عشق‌ناشناسان، حکایت کهنه‌ای است و زخمی عمیق دارد. البته مخالف‌خوانان در فرهنگ اصیل ایرانی، اقلیت محض هستند. همیشه دکان عشق‌باوران از عشق‌ناشناسان پررونق‌تر و شلوغ‌تر بوده است. در این بازار به هر سو که سر می‌چرخانید ردی، اثری، نشانی، رمزی، رازی، لطافتی، حکمتی و چیزی از عشق می‌یابید. ادبیات کلاسیک و معاصر ما لبریز از عشق است. اگر روزی این واژه را از فرهنگ ما بستانند، هویت ایرانی ما ابتر می‌شود.

عشق در عرفان، موسیقی، فلسفه، سیاست و ادبیات (منظومه‌های کهن) ما جلوه‌نمایی می‌کند.

به طور مثال نزدیک به ۶۰۰ منظومه عاشقانه، در فهرست‌واره‌های چاپی کتاب‌های فارسی ثبت شده است. این منظومه‌ها را چه براساس نوع جنس عشاق که یا طرفین داستان (عاشق و معشوق) دو انسان‌اند و اغلب مذکر و مؤنث مثل لیلی و مجنون؛ یا هر دو مذكراند مثل ناظر و منظور، و محمود و ایاز؛ یا طرفین عشق غیرانسان‌اند مثل گل و بلبل؛ یا یک طرف انسان و طرف دیگر غیرانسان مثل سام و پری‌دخت.

چه براساس درون‌مایه که صرفاً عاشقانه‌اند مثل خسرو و شیرین؛ یا عاشقانه-عارفانه مثل شیخ صدیق و دختر ترسا؛ یا رمزی و تمثیلی مثل سلمان و افسال، حُسن و دل؛ یا عیاری-عاشقانه مثل همای و همایون.

چه براساس مناسبت تاریخی مثل ویس و رامین، بیژن و منیژه؛ یا کاملاً حادثه‌ای - تاریخی مثل واله و سلمان، نیه تاریخی مثل رابعه و بکتاش.

چه براساس منشأ جغرافیایی، به‌طور مثال مربوط به دوران قبل از اسلام و دوران پارتی مانند ویس و رامین؛ دوران ساسانی مثل خسرو و شیرین؛ دوره پس از اسلام مثل گل و نوروژ یا دارای منشأ شبه قاره‌ای مثل رام و سیتا یا یونانی مثل وامق و عذرا؛ و یا سامی مثل ورقه و گلشاه.

چه براساس منشأ موسیقایی که در ادب شفاهی و در بلور نواحی ما موجود هستند مثل لیلی و مجنون مربوط به نواحی خراسان، لرستان و بختیاری؛ یا آسکوله و مم وزین، بارام و گول‌اندام در کردستان؛ زهره و طاهر در ترکیه و عراق، ناله و محمود در ایل قشقایی؛ اصلی و کرم در آذربایجان؛ طالب و زهره در مازندران و رستم و سیمین در گیلان که هنوز هم آن را در مجالس و شب‌نشینی‌های خود به وفور استفاده می‌کنند.

و چه از هر منظری دیگر بررسی کنید به یک نتیجه روشن می‌رسید که عشق درد مشترک همه آدم‌های روی زمین است و می‌شود بدون آنکه دلت بلرزد تکرار کنی: شاید انسان، حیوان ناطق، حیوان خائف، حیوان گنه‌کار، یا به قول مارکس حیوان ابزارساز نباشد اما قطعاً انسان حیوان عاشق است.